

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

بررسی آیه سوم از سوره مبارکه بقره

یکی از آیات شریفه ای که باید مورد بحث قرار بگیرد، آیه سوم از سوره مبارکه بقره است. «أعوذ بالله من الشيطان الرجيم* بسم الله الرحمن الرحيم* الم* ذلك الكتاب لا ريب فيه هدى للمتقين* الذين يؤمنون بالغيب و يقيمون الصلاة و مما رزقناهم ينفقون».

شاهد بحث در «الذين يؤمنون بالغيب» است. در این آیه شریفه خدای (تبارک و تعالی) صفاتی را برای متقین ذکر می فرماید؛ متقین کسانی هستند که ایمان به غیب دارند. بعد از اینکه فرموده است این کتاب هدی للمتقین، هدایت برای متقین است، می فرماید متقین کسانی هستند که ایمان به غیب دارند.

مراد از ایمان

اینجا باید بحث کنیم که مراد از ایمان چیست؟ آیا بین معنای لغوی و معنای اصطلاحی ایمان فرق وجود دارد؛ یعنی در لغت ایمان به یک معناست اما مثلاً در روایات و در شریعت، ایمان یک معنا و تفسیر دیگری شده است. یا اینکه نه آنچه که در شریعت و روایات به عنوان تفسیر ایمان آمده، با معنای لغوی سازگاری دارد و جدای از آن نیست؛ آیا خود ایمان متضمن معنای اعتراف و اقرار است؛ یا اینکه اعتراف و اقرار جزء معنای ایمان است. آیا قاعده تضمین که در بحث معانی بیان مطرح می شود در این لفظ حاکم است یا اینکه نه قاعده تضمین در اینجا مطرح نیست.

مراد از غیب

پس یک بحث راجع به خود کلمه ایمان است و یک بحث هم راجع به کلمه غیب است که مراد از غیب چیست؛ بعد باید ببینیم که اساساً آیا متعلق ایمان همیشه باید غیب باشد؛ و چیزی که غیب نیست نمی تواند متعلق برای ایمان باشد؛ یعنی ایمان به چیزی تعلق پیدا می کند که از مصادیق غیب باشد. چیزی که غیب نیست اما انسان قبول داشته باشد. مثلاً الان می بینیم آفتاب هست. اینجا معنا ندارد بگوئیم ایمان به او داریم. اینها بحثهاییست که در این دو کلمه باید بکنیم تا برسیم به اینکه روایاتی در ذیل این آیه شریفه وارد شده و وجود حضرت حجت را به عنوان یکی از مصادیق غیب در این آیه قرار داده است. آنوقت باید ببینیم که آیا ایشان تأویل این آیه هست یا اینکه ایشان هم از مصادیق بارز این عنوان غیب است.

بررسی واژه ایمان

اما لفظ ایمان، می دانید ایمان از باب افعال است. از اَمِن، اَمِنَ است. اَمِنَ خود متعدی بنفسه است و مفعول واحد می گیرد؛ اما وقتی به باب افعال می رود، اَمِنْتُ، دو مفعولی می شود. حالا در اینکه این همزه در اَمِنَ چیست، لغوین بحث کرده اند. بعضی گفته اند این همزه برای صیروت است. مثل اینکه می گویند: «أعشب المكان أي صار المكان ذا عشب»؛ این مکان دارای گیاه شد. اَمِنَ، یعنی صار ذا اَمْنٍ؛ این آدم دارای امنیت و آرامش شد.

بعضی هم گفته اند این همزه برای مطاوعه است. در برخی از کتب لغت گفته اند که اَمِنْ به این معناست که صار ذا امن، یا به معنای مطاوعه است اما نقل إلى التصديق. ابتدا معنای تصدیق نداشته، ولی بعد به معنای تصدیق نقل داده شده و وُضع له لغةً. لغت هم برای او وضع شده است؛ یعنی معنای جدید ثانوی لغوی شد.

«ثم إنك إذا صدقت زيدا فقد إعرفت بكلامه»؛ مرحله سوم، گفته اند وقتی انسان کسی را تصدیق می کند، معنای تصدیق اعتراف به کلام او است. وقتی زید یک حرفی می زند و ما می آییم حرف او را تصدیق می کنیم، معنایش این است که ما داریم اعتراف به کلام او می کنیم. «فعدى بالباء، على تضمين معنى الإعراف»؛ با باء تعدیه شد برای اینکه متضمن معنای اعتراف باشد که این برای این است که هم تصدیق را به گونه ای در معنای لغوی ایمان بیاورند که در روایات هم بعداً می گوئیم آمده و هم اعتراف را بیاورند.

حالا این تضمین یک اختلافی وجود دارد که در قاعدة تضمین آیا لفظ در معنای خودش استعمال می شود اما متکلم معنای دیگری را هم اراده می کند و قرینه ای بر آن می آورد، یعنی در تضمین لفظ مجازاً در معنای دیگری استعمال نمی شود. اگر بگوئیم ایمان در اعتراف استعمال شده، وقتی می گوئیم اَمَنْتُ بالله، یعنی خدا را تصدیق می کند و اعتراف به خدا هم می کنم. این آیا معنایش این است که اَمِنْ در إعراف استعمال شده مجازاً؟ نه در تضمین معنایش این است که اَمِنْ در معنای خودش به کار رفته است. حالا معنای خودش را برخی لغویین می گویند سکون و آرامش و جائی که خوف و ... نباشد؛ که حالا برخی عبارات دیگر لغویین را می خوانیم؛ در معنای خودش به کار می رود و در حین اینکه در معنای خود استعمال شده معنای دیگری را هم متضمن است، متضمن معنای اعتراف است و آنچه که دال بر آن معنا هست کلمه باء هست؛ و این نظائر زیادی دارد.

برخی گفته اند تضمین از قبیل کنایه است. ولی واقعش این است که تضمین نه مجاز است و نه عنوان کنایه را دارد. بلکه لفظ در موضوع له خود استعمال می شود، منتها انسان یک معنای دیگری را هم با یک لفظ دال بر آن معنا همراه آن معنای اصلی اراده می کند.

در کتاب مصباح می گوید: «أمن زيد الأسد أمناً و أَمِنْ منه». اَمِنْ را به معنای سَلِمَ معنا کرده است. حالا این بحثی که در کتب اعتقادی داریم و در خود قرآن هم داریم که بین ایمان و اسلام فرق گذاشته می شود، کاری به آن نداریم. ولی در همین کتب لغت امن را به معنای سلم معنی کرده اند. «امن زيد أي سلم منه» و «الأصل أن يستعمل في سكون القلب، يتعدى بنفسه و بالحرف، ويعدى الى ثان بالهمزة فيقال أمنت عليه و إئتمنته عليه فهو أمين»؛ و «أمن البلد إطمئن به أهله»، فهو آمن و أمين. به آن کسی که مطمئن است می گویند آمن یا أمين. «أمنت الأسير أي أعطيته الأمان فأمن». «أمنت بالله ايماناً أي أسلمت له»؛ اصلاً در خود لغت اَمَنْت بالله را به معنای اسلمت معنا کرده است؛ و «أمن أمانة فهو أمين ثم استعمل المصدر في الأعيان مجازاً».

می گوید حالا گاهی اوقات که ما می گوئیم این مال امانت است، مصدر اَمِنْ که امانت است را در اعیان خارجی استعمال می کنیم به نحو مجاز و إلا در اعیان نباید استعمال شود. این ماده استعمالش مربوط به اشخاص است. «أمن يعني أمن الإنسان فهو آمن، فهو أمين أمن أمانة»؛ اینها مربوط به انسان است. حالا اگر در ودیعه استعمال شد، این استعمال مجازی است.

در مقایس اللغة، می گوید «اصلان متقاربان»، اَمِنْ دو معنای نزدیک به هم دارد «أحدهما الأمانة التي هي ضد الخيانة»؛ یکی امانت است که در مقابل خیانت است و «معناها سكون القلب و الآخر التصديق»، معنای دوم تصدیق است؛ یعنی دو معنای نزدیک به هم دارد. یکی سکون و دیگری تصدیق. این باز یک اختلافی است که در کتب لغت است؛ یعنی در قسمت اول که نقل کردیم داشت ثم «نقل إلى التصديق و وضع له لغة»؛ یعنی معنای دوم لغوی اش عبارت از تصدیق است؛ که با این یکی می شود می گوید «الآخر التصديق».

در برخی کتب لغت، ایمان را گفته اند: «الایمان التصدیق»، نه سکون قلب و الله المؤمن، یکی از صفاتی که ما برای خدای (تبارک و تعالی) می گوئیم همین است، «هو الله المؤمن المهیمن»؛ مؤمن در مورد خدا چه معنایی دارد؟ می گوئیم خدا مؤمن است یعنی چه؟ در اینجا آمده است «لأنه آمن عباده من أن یظلمهم»؛ خدا ایمن قرار داده عبادش را از اینکه به اینها ظلم کند. به بندگان گفته از این جهت خیالتان راحت باشد و خدا ظلم نمی کند؛ و «الأمن ضد الخوف».

ما می گوئیم ما مؤمن هستیم، خدا هم مؤمن است. خدا مؤمن به چیست؟ آیا او به چیزی تصدیق و اعتراف دارد؟ نه پس معنایش چیست؟ اینکه آمن عباده من الخوف. در آن تصدیق و اعتراف وجود ندارد. عبادش را ایمن قرار داد از اینکه به آنها ظلم کند.

مؤمن یعنی مطمئن. این مؤمنی که اینجا هست نباید بگوئیم آمن در وجود خود خداست. بلکه «جعل الأمن فی نفوس العباد من أن یظلمهم»، این مراد است. حالا یا بگوئیم این بر می گردد به اختلاف در مصداق، یا خیلی هم نمی شود گفت اختلاف در مصداق است؛ زیرا این امن در مورد خود خدا نیست. بلکه «جعل الأمن فی العباد»، مثل اینکه می گوئیم و در قرآن آمده است «آمنهم من الخوف»، این آمنهم من الخوف یعنی چه؟ یعنی «جعل الأمن من الخوف فیهم».

این یک مقداری در معنای لغوی است. پس در ایمان وقتی کتب لغت را بررسی می کنیم یکی مسئله سکون القلب را در کتب لغت می بینیم و دوم مسئله تصدیق است و مسئله اعتراف را باید از راه تضمین درست کنیم.

روایات در مورد معنای ایمان

اینجا صاحب مجمع البیان (قدس سره) یک بیانی دارند در مورد معنای ایمان و با این بیان می خواهند این روایتی که وارد شده که الایمان معرفت به قلب و تصدیق است، این مضامینی که در مورد ایمان در روایات آمده درست کنند.

روایتی که از امام هشتم (علیه السلام) رسیده و عامه و خاصه نقل کرده اند: «الایمان هو التصدیق بالقلب و الاقرار باللسان و العمل بالأركان»؛ ایمان یک جهت قلبی دارد یک جهت لسانی و یک جهت عملی و یا در برخی روایات دارد «الایمان قول مقول و عمل معمول و عرفان بالعقول و اتباع بالرسول»؛ بیان صاحب مجمع البیان این است: من عبارت صاحب مجمع البیان را می خوانم ببینم آیا آن نتیجه ای را که او می خواهد بگیرد درست است یا نه؟ می فرماید:

«اصل الایمان هو المعرفة بالله و برسله و بجميع ما جائت به رسله»؛ خود ایمان معرفت به خدا و رسل خدا و جمیع آن چه که اینها آورده اند. بعد می گوید: یک قاعده کلی ذکر می کند و «كل عارف بشيء فهو مصدق»؛ هر کسی که معرفت به یک شیء دارد، این مصدق است. ببینید اول می فرماید ایمان معرفت به خداست، این تعبیر به معرفت را خوب دقت کنید. ایمان معرفت به خداست و به رسل و به جمیع آنچه که رسل آورده اند. بعد می فرماید «كل عارف بشيء، فهو مصدق به»؛ یک کبرائی را ارائه می دهد که هر کسی که عارف به شیئی هست مصدق اوست. آنوقت می آید این کبری را می خواهد اثبات کند که چطور می شود هر کس معرفت به شیئی دارد آن را تصدیق می کند. می فرماید: «يدل عليه هذه الآية فإنه الله تعالى لما ذكر الایمان علقه بالغيب لیعلم انه تصدیق للمخبر به من الغيب على معرفة وثقة»؛ همین آیه شریفه ایمان را معلق به غیب کرده تا اینکه دانسته شود که ایمان تصدیق آن غیب است با معرفت انسان عارف به آن غیب باشد و اطمینان به او داشته باشد.

«ثم افرد بالذکر عن سائر الطاعات البدنیة و المالیة»؛ بعدش هم فرموده و «یقیمون الصلاة و مما رزقناهم ینفقون و عطفها علیه فقال و یقیمون الصلاة و مما رزقناهم و الشیء لا یعطف علی نفسه و انما یعطف علی غیره»؛ می فرماید این که ما می گوئیم «كل عارف بشيء مصدق به»، یک دلیلش همین آیه است که خدای (تبارک و تعالی) ایمان را معلق به غیب کرده و می خواهد بگوید ایمان یعنی تصدیق به غیب و اگر تصدیق به غیب نباشد اصلاً ایمان نیست. دلیل دوم می فرماید در آیه ای دیگر خدا فرموده «و قلبه مطمئن بالایمان»؛ ایمان را اضافه به قلب کرده یا «اولئك کتب علی قلوبهم الایمان»؛ اینها را شاهد بر این می

آورد که ایمان در معنایش معرفت و تصدیق است و هر جا معرفت باشد تصدیق هم هست.

در پراگندگی عرض می‌کنم واقعاً از بحث‌های قرآنی مهم فهمیدن معنای ایمان است. ما این همه می‌خوانیم «الذین آمنوا و عملوا الصالحات»؛ واقعش این است که هنوز خودمان از معنای ایمان درست اطلاع نداریم غیر از یک معنای ابتدائی و بدوی. لذا باید یک مقداری تأمل کنیم بلکه بتوانیم معنای جامع و دقیقی را بدست بیاوریم تا آخر الامر ببینیم بین معنای لغت و معنای شرع اختلاف هست؟ شرع معنای جدید برای ایمان دارد؟ آیا ایمان یک حقیقت شرعی است؟ اگر این را بخواهیم بگوئیم کار مقداری مشکل می‌شود. اگر بیائیم بگوئیم نه همان که در روایت امام هشتم (علیه السلام) است که ایمان تصدیق به قلب است. این در معنای لغوی اش هم هست. تصدیق در معنای لغوی ایمان است. جایی که تصدیق نباشد ایمان نیست. صاحب مجمع البیان می‌گوید ایمان در جایی است که معرفت باشد و هر کجا معرفت باشد تصدیق هم هست. حالا برای اثبات این کبری که چرا هر جا معرفت هست تصدیق هم هست، دارد به این آیات و برخی روایات استدلال می‌کند.

روایت پیامبر در مورد معنای ایمان

می‌فرماید: «قال النبی صلی الله علیه و آله الایمان سر و اشار الی صدره و الاسلام علانیة و قد یسمى الإقرار ایمانا کما یسمى تصدیقا إلا أنه متى صدر عن شك أو جهل کان ایمانا لفظیا لا حقیقا و قد تسمى أعمال الجوارح أيضا ایمانا استعارة و تلویحا کما تسمى تصدیقا كذلك فیقال فلان تصدق أفعاله مقالہ و لا خیر فی قول لا یصدقہ الفعل و الفعل لیس بتصدیق حقیقی باتفاق أهل اللغة و إنما استعیر له هذا الاسم علی الوجه الذی ذکرناه»؛ ایمان را وقتی رسول اکرم می‌خواست بیان کند فرمود سر است و به سینه مبارک اشاره کردند. بعد می‌فرماید گاهی به اقرار می‌گوئیم ایمان، گاهی هم به اقرار تصدیق می‌گوئیم اگر اقرار از روی شک و جهل باشد. اعمال دست انسان و چشم انسان را هم ایمان می‌گوئیم و مثلاً می‌گوییم فعلش قولش را تصدیق می‌کند. خوب اینجا برای فعل خارجی داریم می‌گوئیم این فعل تصدیق است و ایمان است».

پس ببینید گاهی، دارد اینها را از مرحله قلب هم بیرون می‌آورد. آنجا فرمود «و قلبه مطمئن بالإیمان» «اولئک کتب فی قلوبهم الایمان»، باز برای اینکه بفرماید ایمان یک امر قلبی است به کلام رسول اکرم اشاره کرد که «الایمان سرّ و اشار الی قلبه»؛ منتها می‌فرماید قبول داریم گاهی اقرار را ایمان می‌گوئیم و گاهی اوقات به اعمال ظاهری هم ایمان می‌گوئیم. آنوقت همینجا همین اقرار را تصدیق هم می‌گوئیم و همین اعمال ظاهری را هم تصدیق می‌گوئیم.

می‌خواهد بفرماید هر کجا ایمان بیاید کنارش تصدیق هم هست. اگر اقرار را ایمان می‌گوئیم تصدیق هم می‌گوئیم. اگر یک عمل ظاهری را ایمان بنامیم تصدیق هم می‌نامیم. لذا می‌گوئیم این عمل مصدق قول است.

این روایت هم هست: «و لا خیر فی قول لا یصدقہ فعل». بعد می‌فرماید فعل تصدیق حقیقی نیست بلکه این به عنوان استعاره برایش ذکر شده است. کما اینکه در موارد دیگر به عنوان استعاره ذکر می‌شود.

«فقد آل الأمر تسلیم صحة الخبر و قبوله إلى أن الإیمان هو المعرفة بالقلب و التصدیق به علی نحو ما تقتضیه اللغة و لا یطلق لفظه إلا علی ذلك إلا أنه یستعمل فی الإقرار باللسان و العمل بالأركان مجازا و اتساعا و بالله التوفیق»؛ بعد از اینکه این مطالب را صاحب مجمع البیان ذکر می‌کند می‌فرماید نتیجه منتهی به این می‌شود که در روایت آمده ایمان معرفت به قلب و تصدیق قلبی است، معنای جدیدی نیست که در روایات آمده باشد. بلکه همانی است که از لغت استفاده می‌کنیم؛ یعنی معنای ایمان جایی است که تصدیق قلبی باشد، معنای ایمان جایی است که معرفت و تصدیق قلبی هر دو باشد. ما باشیم و کتب لغت، لفظ ایمان جایی است که معرفت قلبی باشد و تصدیق باشد. آنچه که در روایت امام هشتم هست، قسمت اولش را با لغت توانستیم تنظیم کنیم که «الایمان هو التصدیق بالقلب»؛ اما آن قسمت دوم یعنی اقرار به لسان و عمل به ارکان مجازی هست.

همانطور که در لغت مجازا ایمان در اقرار و ایمان در عمل جوارحی استعمال می شود؛ یعنی باز اگر بخواهیم جمع بندی کنیم برای کلام صاحب مجمع البیان به نظر ما از کلام ایشان اینطور استفاده می شود که قبل از اینکه علی بن موسی الرضا (علیهما السلام) ایمان را این گونه معنا کنند و سه قسمت برایش ذکر کنند، اقرار به قلب و اقرار به لسان و عمل به ارکان، می فرماید ما باشیم و کتب لغت ایمان در جایی است که تصدیق قلبی باشد و قبلاً لفظ ایمان در اقرار و عمل جوارحی استعمال شده است مجازاً. مجازاً در این دو تاست ولی در خود تصدیق به قلب استعمالش استعمال حقیقی است.

ببینید ما می خواهیم عرض کنیم در روایت امام هشتم که فرموده ایمان تصدیق به قلب است، تصدیق را کتب لغت هم ذکر کرده اند، از همان چند منبع لغوی که اول بحث ذکر کردیم برخی تصریح کردند لفظ ایمان «نقل ثانیاً الی معنا التصدیق»؛ معنای اولش سکون بوده و نقل داده شده به معنای تصدیق. برخی هم از اول گفته اند این دو تا معنا دارد. سکون و تصدیق. تصدیق در کتب لغت آمده ولی اقرار به لسان را در هیچ کتب لغتی ندیدیم. عمل به ارکان هم همینطور.

در نتیجه اگر گفتیم ایمان مرکب از این سه تاست، ایمان یک معنای شرعی می شود؛ زیرا نمی توانیم بگوئیم که هر سه معنای تصدیق و اقرار و اعتراف در لغت آمده است؛ و معنای لغوی ایمان است.

حالا نکته ای که وجود دارد این است که واقعا باز روایاتی که در مورد ایمان وارد شده ببینیم. شاید در همه این روایات این سه قول نیامده باشد؛ «قول مقول، عمل معمول، عرفان بالعقول، اتباع الرسول داریم، التصدیق بالقلب و الاقرار باللسان و العمل بالارکان».

باز من در ذهنم می آید که برخی از روایات همان تصدیق را ذکر کرده اند. بیائیم بگوئیم ایمان همان تصدیق بالقلب است؛ اما اقرار به لسان جزو معنای ایمان نیست. عمل بالارکان جزو معنای ایمان نیست. این از نشانه های ایمان است؛ یعنی نمی توانیم بگوئیم آنچه در روایات آمده دارد معنای ایمان را بیان می کند که سه جزء دارد. اگر این را بگوئیم باید بگوئیم ایمان در شرع ما یک در این سه معنا حقیقت شرعیه است؛ اما اگر بگوئیم ایمان تصدیق به قلب است که در لغت آمده و آنوقت این دو معنا می شود از لوازم و آثار و ما معنای جدید شرعی نداریم. به نظر ما ظاهر همین است و امام رضا (علیه السلام) وقتی خواسته اند ایمان را معنا کنند نفرموده اند معنای جدید دارد. بلکه دو تا از آثارش را اینجا ذکر کرده اند.

آیا فوق ایمان چیز دیگری داریم یا نه؟ نکته خوبی است. آیا غیر از تصدیق قلبی چیزی بالاتر از ایمان داریم؟ روایتی هست که دلالت بر این دارد؛ که ملاحظه بفرمائید. بعد کلمه غیب را هم می خواهیم معنا کنیم. تا اینها روشن نشود، عبارت الایمان بالغیب را نمی توانیم درست متوجه شویم.

و صَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ